

بیتا

شاهکارهای چارلز دیکنز

آرزوهای بزرگ

بیتا
Hoopa

شاهکارهای چارلز دیکنز

آرزوهای بزرگ

بازنویسی از فیلیپ گودن

تصویرگر: پپی اسپوزیتو

مترجم: خاطره کردگریمی



Charles Dickens: Great Expectations
Based on the original story from Charles Dickens,
adapted by Philip Gooden.
Illustrations by Santiago Calle, Shading by Luis Suarez
Copyright: © Philip Gooden [2020]
Licensor: Sweet Cherry Publishing United Kingdom [2021]
Persian Translation @ Houpa Books, 2025

نشر هوپا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)
امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد،
از ناشر آن خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب و ناشر آن، برای
چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای
دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی
صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی
در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت
نویسنده این کار را کرده است.



سروش‌نامه: گودن، فیلیپ، اقتباس‌کننده / Gooden, Philip
عنوان و نام پدیدآور: شاهکارهای چارلز دیکنز، آرزوهای
بزرگ / بازنویسی: فیلیپ گودن؛ تصویرگر: پیپی اسپوزیتو؛
مترجم: خاطره کردکریمی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.؛ مصور.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۶۹۶-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Charles Dickens: great expectations, 2020.
موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱ م.
Young adult fiction, English -- 21st century
موضوع: دیکنز، چارلز، ۱۸۱۲-۱۸۷۰ م. آرزوهای بزرگ-- اقتباس‌ها
شناسه افزوده: اسپوزیتو، پیپی، ۱۹۶۱- م. تصویرگر
شناسه افزوده: Sposito, Pipi, 1961 -
شناسه افزوده: کردکریمی، خاطره، ۱۳۶۹ - مترجم
رده‌بندی کنگره: PZ۴
رده‌بندی دیویی: [ج]۸۲۳/۹۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۸۱۱۵۴۵

شاهکارهای چارلز دیکنز

آرزوهای بزرگ



بازنویسی: فیلیپ گودن
تصویرگر: پیپی اسپوزیتو
مترجم: خاطره کردکریمی
ویراستار: بابک آتشین‌جان
طراح گرافیک: شیمیا هاشمی
ناظر چاپ: سینا برازوان
نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳
تیراژ:

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۶۹۶-۵

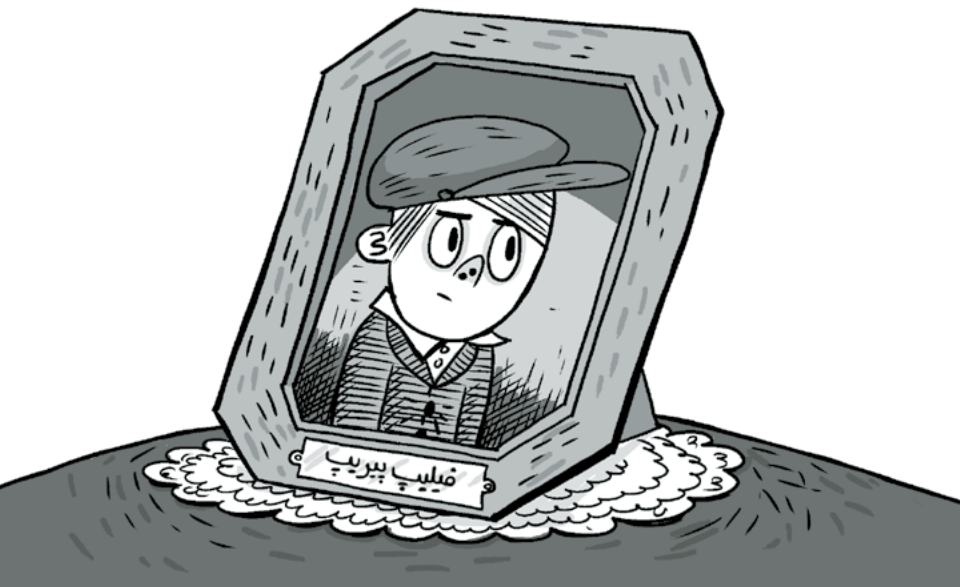
هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان، خیابان روانمهر، پلاک ۴۸، طبقه‌ی پنجم
صندوق پستی: ۱۳۱۵۶۵۳۳۹۶ | تلفن: ۹۱۳۰۰۲۰۲
info@hoopa.ir | www.hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

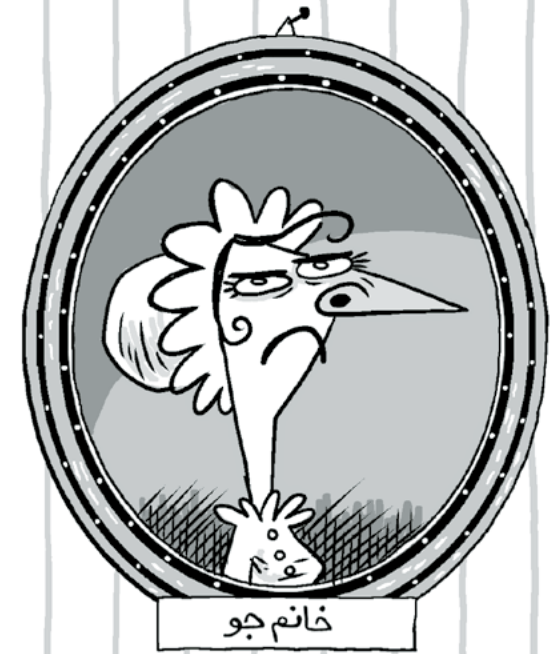
دیدار پپ و محکوم فراری

این قصه قصه‌ی فیلیپ پیریپ است. همه او را «پپ» صدا می‌زدند. پپ خاطره‌ای از مادر و پدرش نداشت، چون وقتی او خیلی کوچک بود از دنیا رفتند.





جو درشت و قوی بود، اما یک‌هوا از زنش می‌ترسید. پیپ هم از او می‌ترسید. خانم جو - همه این‌جوری صدایش می‌کردند- سرش درد می‌کرد برای دعوا با پیپ و جو. دعوايش يك‌وقت‌ها فقط با حرف بود، يك‌وقت‌ها ترکه هم بهش اضافه می‌شد. با این‌که پیپ خاطره‌ای از پدر و مادرش نداشت،



خواهر پیپ که بیست‌سالی از او بزرگ‌تر بود، سرپرستی او را قبول کرد. شوهر او، جو گارگری، مردی قوی‌هیکل و مهربان بود با موهایی فر و چشم‌هایی آبی. جو آهنگر روستایی بود که در دهانه‌ی صاف و باتلاقی رودخانه‌ی تیمز، در فاصله‌ای نه‌چندان دور از دریا قرار داشت.

هوا داشت تاریک می‌شد و همین که باد از طرف رودخانه وزیدن گرفت، بدنش به لرزه افتاد. دلش به حال خودش سوخت و زد زیر گریه.

بعضی وقت‌ها سری به گورستان کلیسا می‌زد و به سنگ قبرشان خیره می‌شد.
یکی از شب‌های سال نو، پپ توی گورستان کلیسا بود.



مرد غرید: «مامان و بابات کجان؟»
پیپ گفت: «این جا.» و با سر به سنگ قبرها اشاره کرد.



- وزوزت رو بُر!
این را صدایی ترسناک فریاد زد.

سروکله‌ی مردی درشت‌هیکل از وسط سنگ قبرها پیدا شد. لباس پاره‌پوره‌ی خاکستری‌رنگ به تن داشت. خیس و گلی بود و می‌لرزید. از همه بدتر، مچ هر دو پایش با زنجیر آهنی به هم وصل بود.

- اسمت چیه، پسر؟

- پیپ، آقا.

- کجا زندگی می‌کنی؟

پسرپچه با دستی لرزان جهت روستای محل زندگی‌اش را نشان داد که یک کیلومتر آن طرف‌تر بود.

- من با خواهرم، خانم جو، زندگی می‌کنم. اون زن جو گارگری آهنگره.

مرد گفت: «آهنگر، ها؟» و به زنجیر دور مچ پاهایش نگاهی انداخت. دست‌های بزرگش را از هم باز کرد و لپ‌های پیپ را محکم نیشگون گرفت.

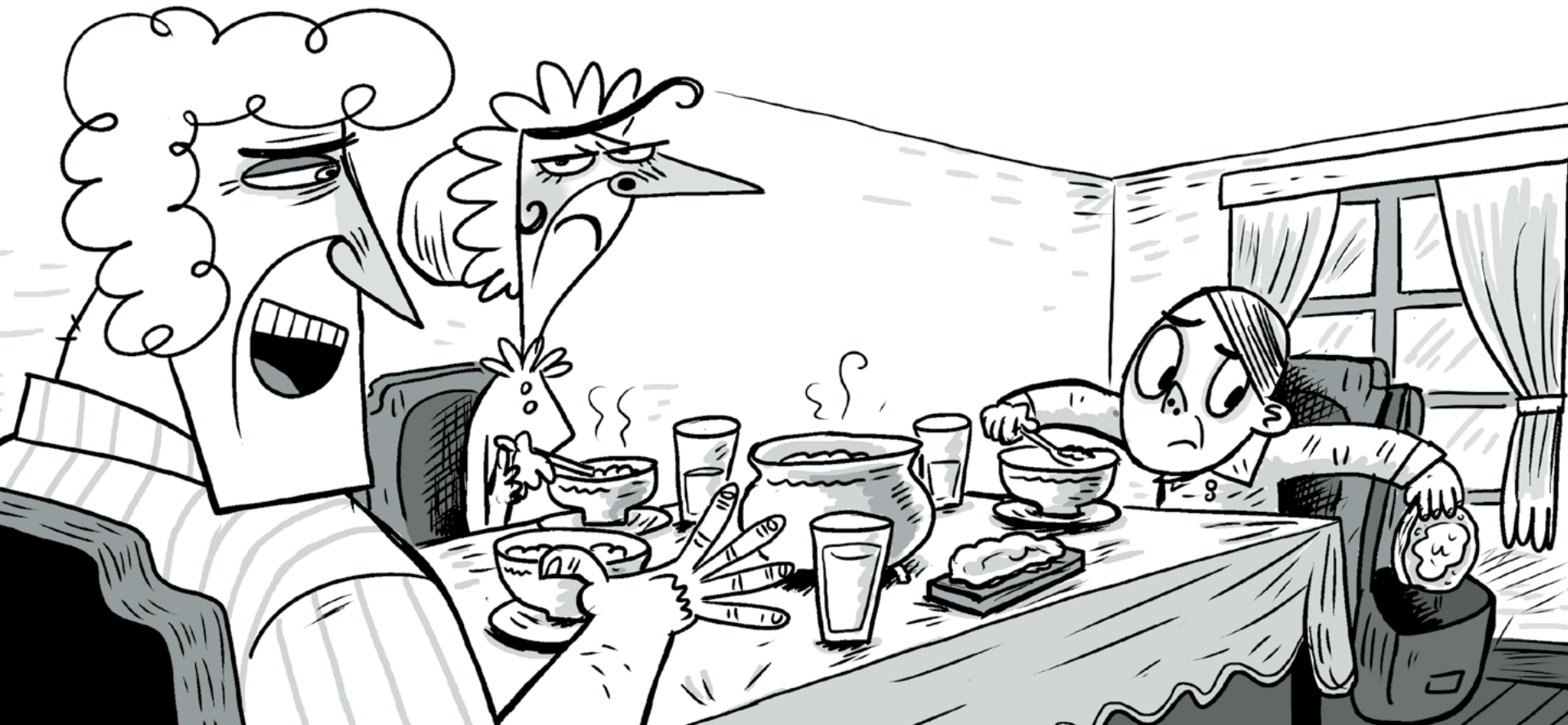
مرد گفت: «اینه کاری که می‌کنی، پسر جون. برمی‌گردی خونه و فردا صبح واسه م یه کم غذا و یه دونه سوهان می‌آری. اگه نیاری، می‌خورمت. از لپ‌های گوشتالوت هم شروع می‌کنم.»

پیپ وحشت‌زده تا خانه دوید. آن روز از آن روزهایی بود که خواهرش اعصابِ درست‌وحسابی نداشت و دادوبیداد راه انداخته بود. زن پاهایش را به زمین می‌کوبید، مشتش را تکان می‌داد و هی از پیپ می‌پرسید که داشته چه غلطی می‌کرده.



جو گفت: «صدا از کشتی زندان است که در دهانه‌ی رودخانه پهلو گرفته.» معنی‌اش این بود که یک زندانی، یک محکوم، فرار کرده بود. پپ آن شب پلک بر هم نگذاشت. صبح خیلی زود

کمی بعد، موقع صرف چای، پپ موفق شد لقمه‌ی نان و کره برای مرد خاکستری‌پوش زمین‌های باتلاقی قایم کند. از دوردست‌ها صدای شلیک توپ جنگی به گوششان رسید.



روز کریسمس، یواشکی به طبقه‌ی پایین رفت و کمی پنیر، کمی نوشیدنی و یک کیک گوشتِ گرد و خوشگل از انبار خوراکیِ خواهرش برداشت.

در دلِ آن صبح مه‌آلود دوید و دوید تا مرد خاکستری‌پوش را پیدا کرد. مرد غذا و نوشیدنی را از دستش قاپید و مثل حیوانی گرسنه آن‌ها را بلعید. پپ همه‌ی جرئت‌ش را جمع کرد تا بگوید: «خوش‌حالم که بهتون چسبیدا!»

در جوابش، نُچ عجیبی از حلقوم مرد درآمد. سراغ سوهانی را گرفت که پپ از کارگاه جو برداشته بود و بعد که گرفت‌ش، انگار حضور پسرک را پاک فراموش کرد. پپ که رفت، مرد حسابی مشغول سوهان‌کشیدن زنجیر دور پاهایش بود.

خانم جو برای شام کریسمس مهمان داشت. یکی از مهمان‌ها آقای پامبل‌چوک^۱، عموی جو، بود که دهانی

۱. Pumble خیلی شبیه Pubble است که یعنی «چاق و خپل»، Chook هم در زبان گفتاری انگلیسی یعنی «خوک».



مرد زمین‌های باتلاقی کیک گوشت را یک لقمه‌ی چپ کرده و هر لحظه ممکن بود خواهرش دست‌خالی و گُفری برگردد.

پیپ با خودش فکر کرد بهتر است توی چنین موقعیتی آن‌جا نباشد. از سر میز شام بلند شد و دوید سمت در ورودی...

شبهه ماهی داشت. او و بقیه‌ی بزرگ‌ترها هی دَرِ گوش پیپ خواندند که چقدر باید قدردان خواهرش باشد چون قبول کرده بزرگش کند.

خانم جو که رفت از توی انبار خوراکی کیک گوشت را بیاورد، بدترین اتفاق‌ها در راه بود. پیپ می‌دانست

